

## نقد و تحلیل حکایت شیخ صنعان عطار نیشابوری بر اساس نقد روان شناسانه

دکتر فرهاد براتی\*

علی رنجبری\*\*

### چکیده

نقد روان شناسانه به بیان مسائلی چون وجدان نویسنده، جذبه و الهام، ضمیر ناخودآگاه فردی و جمعی، آرکی تایپ می پردازد ولی به طور کلی همه مسائل و جریاناتی را که در ذهن نویسنده شکل می گیرد از قبیل انگیزه های اقوال و افعال نیز مد نظر است. از منظر نقد روان شناسانه، حکایت شیخ صنعان، داستان برخورد خودآگاه پیری زاهد و عناصر فراموش شده ای از ضمیر ناخودآگاه اوست که با نمادهایی از تابوشکنی پدیدار می گردد. چالش به وجود آمده، با ایجاد تغییراتی در نگرش و زندگی شیخ صنعان باعث می شود که او به بازشناسی و پذیرش این جنبه های واپس زده پردازد. ساختار شخصیتی «من»، «فرامن» و «نهاد» و بخش های سه گانه ذهن خود آگاه، نیمه آگاه و ناخودآگاه، جلوه کهن الگوهای آنیما، آنیموس، پیر دانا، قهرمان و نیز مفاهیم مرتبط همچون سایه، سفر و ولادت مجدد، حکایت شیخ صنعان را دارای ظرفیت بالای تأویل بر اساس نظریات نقد روان شناسانه نموده است. در این جستار بر اساس نقد روان شناسانه حوادث داستان شیخ صنعان بررسی و نشان داده می شود که چگونه پیر صنعان از این رهگذر به باز شناختی بخشی از غرایز فراموش شده و تمایلات پنهان در ضمیر ناخودآگاه می پردازد. ساختار شخصیتی و ذهنی پیر

\* استادیار زبان و ادبیات عرب و عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سلمان فارسی کازرون- ایران

Fbarati58@gmail.com

\*\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سلمان فارسی کازرون- ایران

ali.ranjbari2020@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۰۱



صنعان نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد در پایان به این امر منتج می‌گردد که داستان شیخ صنعان نشان دهنده بخش‌های مهمی از ذهن و شخصیت آدمی است که تنها از رهگذر نقد روان‌شناسانه می‌توان آن‌ها را شناخت.

**کلید واژه‌ها:** حکایت شیخ صنعان، ساختار شخصیتی، ساختار ذهنی، نقد روان‌شناسانه.

### مقدمه

نقد روان‌شناسانه، نقدی است که بر مبنای روان‌شناسی جدید بعد از فروید است؛ این نوع نقد حوزه‌های وسیع و کاملاً ناشناخته‌ی را در ادبیات بررسی می‌نماید و برخی از بهترین تفاسیر ادبی درباره آثار پیشرو ادبی، جنبه روان‌شناسانه‌ای دارد.

نقد روان‌شناسانه با طرح مطالبی درباره ناخودآگاه، صور مثالی و ... در آثار ادبی، به نقد ادبی عمق و جنبه پیشگویانه بخشیده است.

نقد روان‌شناسانه گرایش‌های مختلفی دارد مثلاً گاهی به مطالعه آفریننده اثر هنری می‌پردازد و گاهی به مطالعه خود اثر توجه دارد، گاهی اوقات تأثیر اثر ادبی را بر خواننده در نظر دارد و گاهی نیز از کیفیت و چگونگی آفرینش اثر ادبی و تکامل آن بحث می‌نماید. البته آن چه در ادبیات دارای اهمیت است مطالعه و بررسی خود اثر است (شمیسا، ۱۳۸۳: ۲۱۸).

می‌توان تاریخ نقد روان‌شناسانه را با افلاطون آغاز نمود؛ اولین بار افلاطون بود که در رساله فدروس شعر حقیقی را نوعی هدیان دانست که از ذهن انسانی پریشان حال و آشفته خاطر تراوش می‌کند (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۲۸۲).

ارسطو نیز در آن جا که برای نمایش تراژدی، تأثیر سبک شدگی و تزکیه قایل بود، در واقع به تفسیری روان‌شناسانه درباره ادبیات بر بیننده و خواننده می‌پردازد. ارسطو می‌گفت: تماشای تراژدی در ما، دو حالت ترس و شفقت به وجود می‌آورد؛ ترس از این که مبادا ما نیز دچار همان بله‌ی شویم که بر سر قهرمان تراژدی می‌آید و احساس شفقت و دلسوزی برای قهرمان تراژدی؛ چرا که او به واسطه خطایی کوچک؛ مستحق مکافات دهشتناک تراژدی نیست و در پایان از این



که می‌بینیم ما، خود، گرفتار مشکلاتی نظیر بدبختی‌های قهرمان نیستیم، احساس تخلیه روانی می‌کنیم که ارسطو آن را کاتارسیس می‌نامد (شایگان فر، ۱۳۸۶: ۱۰۳).

نقد روان‌شناسانه با گسترده‌گی مباحث امروزی آن، با فروید و نظریه ناخودآگاه وی شروع می‌شود. هر چند پیش از او افرادی از قبیل هربارت یا فخنر درباره ناخودآگاه سخن گفته بودند ولی تدوین و تبیین تئوری ناخودآگاه و بحث‌های دقیق و کامل در مورد جنبه‌های مختلف آن مرهون کشفیات فروید است (همان: ۱۰۴).

داستان شیخ صنعان، ماجرای شیخی است که گرفتار بانوی ترسایی می‌شود و در پی آن، همه اعتبار و احترام سالیان خود را در بین مریدانش از دست می‌دهد. در متون عرفانی، این درون مایه در قالب‌ها و به شیوه‌های گوناگون مطرح شده است، آن چه این حکایت را از نمونه‌های همگون ممتاز و برجسته می‌کند علاوه بر ویژگی‌های داستانی، وجود عناصر و زمینه‌های است که می‌توان بر پایه آن‌ها نقد و تحلیل روان‌شناسانه‌ای را ارائه داد.

پیش از این نیز درباره داستان شیخ صنعان پژوهش‌هایی صورت گرفته از جمله دکتر پورنامداریان در مقاله «تفسیری دیگر از شیخ صنعان» به تأویل عرفانی این روایت می‌پردازد. دکتر محمد تقوی به بررسی تطبیقی شیخ صنعان و فاوست گوته در مقاله «از کعبه تا روم» پرداخته است. مقاله «سبک‌شناسی حکایت شیخ صنعان از دیدگاه تقابل‌نشانه‌ها» از دکتر فریده داوودی مقدم در خصوص هنجار‌گریزی‌ها و تقابل‌هایی که عناصر قلندری را در مقابل تصوف زاهدانه برجسته می‌کند، نوشته شده و نیز در «بازخوانی داستان شیخ صنعان» دکتر حیدر قلی زاده به نقاط قوت و ضعف تفسیرهایی که از این حکایت شده پرداخته و از دیدگاه مسائل کلامی این روایت را تفسیر نموده است. دکتر سعید بزرگ بیگدلی و احسان پور ابراهیم در مقاله‌ای تحت عنوان «نقد و تحلیل حکایت شیخ صنعان بر اساس نظریه «فرآیند فردیت» یونگ» به بررسی این حکایت از حیث نظریه یونگ پرداخته است. سمیرا بامشکی و شمسی پارسا در مقاله «مایگان‌شناسی تطبیقی در داستان‌های شخصیت محور تائیس از آنا تول فرانس و شیخ صنعان از عطار» مقایسه‌ای از حکایت شیخ صنعان و تائیس که هر دو روایاتی از یک داستان واحد هستند ارائه داده‌اند.



درباره پیشینه این تحقیق باید گفت که تاکنون تحقیقی درباره نقد و تحلیل حکایت شیخ صنعان بر اساس نقد روان شناسانه صورت نگرفته است و نگارنده در این جستار بر آن است که به این موضوع به صورت کامل و دقیق بپردازد.

از آن جا که منظومه های عرفانی عطار دارای ارزش ادبی و عرفانی بسیاری در نزد علاقه مندان این حیطه است و از سویی دیگر به خاطر این که داستان شیخ صنعان عطار در بردارنده نکات مهم عرفانی است که می توان از آن ها تاویلات مختلفی را ارائه داد و از جهتی دیگر به دلیل این که این حکایت از ظرفیت های والایی برای نقد و تحلیل روان شناسانه برخوردار است اما متأسفانه تاکنون پژوهشی دقیق و جامع با محوریت نقد و تحلیل روان شناسانه بر روی این حکایت صورت نگرفته است نگارنده در این جستار بر آن است تا تحلیلی روان شناسانه دقیق و جامعی را ارائه دهد.

در این جستار ابتدا خلاصه ای از داستان شیخ صنعان ارائه می شود و پس از آن اصطلاحاتی چون خودآگاه، نیمه آگاه و ناخودآگاه، من، نهاد و فرامن تشریح می گردد و سپس بر اساس نقد روان شناسانه حوادث داستان شیخ صنعان بررسی و نشان داده می شود و ساختار ذهنی و شخصیتی پیر صنعان واکاوی می گردد و در پایان نیز نتیجه گیری می آید.

## متن مقاله

### خلاصه داستان شیخ صنعان

شیخ صنعان پیری زاهد با مریدانی بسیار بود، شبی در خواب خود را ساکن روم و پرستنده بتی می بیند. این کابوس شگفت در شب های دیگر نیز او را رها نمی کند. شیخ بیمناک، در می یابد عقبه ای و آزمونی بسیار دشوار به او چهره نموده است. خواب را به مریدان می گوید، و بی درنگ عازم سرزمینی می شود که در رویا دیده بود.

مریدان ناباورانه در پی استاد به راه می افتند. شیخ و مریدان، روم را درمی نوردند تا این که روزی از منظری، زیبارویی چون خورشید بر چشم و جان او تابیدن می گیرد و بندبند پیر را به آتش می زند. شیخ سوخته، دین و زهد و کعبه را به یک سو می افکند و شب و روز را در محرابی نو نماز می گذارد. پند و درشتی مریدان را به چیزی نمی گیرد. شیخ شب ها را بر درگاه این



خورشید به روز می‌رساند تا این که بانوی ترسا از سوز عشق او آگاه می‌شود. بانوی ترسا برای آزمودن عشق شیخ، وصال خود را به چهار چیز وابسته می‌کند: سجده بر بت، سوزاندن قرآن، باده نوشی و رها کردن ایمان.

شیخ زناز می‌بندد، وصال می‌طلبد و در ازای کابین نداشته، سالی را به خوگ بانی برای بانوی ترسا می‌گذراند. مریدی به نمایندگی مریدان نزد او می‌آید، پیر می‌گوید باز گردید که مرا سرگشتگی عاشقی بسنده است.

مریدان به درخواست و سپس به درستی، خواهان بازگشت او از این بی‌راهی می‌شوند، او نمی‌شنود. به درخواست مریدی، مریدان چهل شب دست به دعا بر می‌دارند. از آن میان کسی، پیامبر (ص) را در خواب می‌بیند که دعایشان برآورده شده، شیخ توبه می‌کند و راه کعبه را در پیش می‌گیرد.

دختر ترسا نیز در پی سودا، راه رفته شیخ را در پیش می‌گیرد، شیخ توبه کرده نیز به سوی او باز می‌گردد، شیخ به مریدان پریشان حال ماجرا را باز می‌گوید. در راه در گوشه‌ای بانوی ترسا را بر خاک افتاده می‌بیند. دختر با زحمت چشم می‌گشاید از شیخ عفو می‌طلبد شیخ او را به اسلام فرا می‌خواند، دختر از او و دنیا وداع می‌کند.

### بررسی سه بخش روان انسان در حکایت شیخ صنعان:

از نظر فروید، روان انسان به سه بخش خودآگاه، نیمه آگاه و ناخودآگاه تقسیم می‌گردد. بخش خودآگاه، آن قسمت از ذهن است که در واقع فعالیت آگاهانه خود را با آن انجام می‌دهیم؛ همان «من» درون ضمیر که در حالت هشیاری به وجود آن آگاه هستیم.

بخش نیمه آگاه، آن قسمت از فرآیندهای ذهنی است که اگر چه فراموش شده یا از فعالیت آن آگاهی نداریم، اما به راحتی یا تحت شرایطی به سطح خودآگاه می‌آید.

بخش ناخودآگاه، آن قسمت از ذهن و فعالیت‌های ذهنی است که از وجود آن آگاهی نداریم اما تأثیر خود را بدون اراده و اختیار ما، بر رفتار و تصورات ما می‌گذارد (شایگان فر، ۱۳۸۶: ۱۰۵).



فروید ذهن را به کوه یخ شناوری تشبیه می‌کند؛ قسمت بالای آن که از آب بیرون است، خود آگاهی است و قسمت نزدیک به سطح آب در زیر، نیمه آگاهی و قسمت عظیم آن که در زیر آب است و دیده نمی‌شود، ناخودآگاهی است. این بخش از آن جا که بیشترین سهم را به خود اختصاص داده، خواه ناخواه، تأثیر خود را بر اعمال و رفتار ما می‌گذارد، بدون این که از فعالیت آن آگاه باشیم. فروید قسمت ناخودآگاه ضمیر را به مکانی تاریک و نادیدنی مانند می‌کرده و بر این عقیده بود که هر آن چه را فراموش می‌کنیم، در واقع از یاد رفته است، بلکه به قسمت ناخودآگاه ذهن می‌رود و در آن جا قرار می‌گیرد (یونگ: ۱۳۷۲).

اهمیت ناخودآگاه از آنجاست که انسان هر تمایل و تفکری که دوست ندارد و در حالت آگاهی از فکر آن رنجیده خاطر می‌گردد، به ناخودآگاه پس می‌راند و در آن جا محبوس می‌کند، به سخن دیگر صحنه‌های ناراحت کننده، تمایلات یا افکاری که در زندگی آگاهانه پذیرفته نیست یا با تربیت، عرف، عقاید، مذهب و آداب و رسوم شخص سازگاری ندارد، برای از دست ندادن احترام و وجهه خود در اجتماع، به سمت ناخودآگاه واپس می‌زنیم. اما این تمایلات دست بردار نیستند و برای بروز و ارضای خود، علی‌رغم میل شخص، سعی در ظهور خود دارند (شایگانفر، ۱۳۸۶: ۱۰۶ و ۱۰۵).

بخش خودآگاه ذهن، قسمتی است که شخص کاملاً بدان آگاهی دارد و خودآگاهانه و ارادی فعالیت‌های آن را انجام می‌دهد؛ در آغاز داستان ایباتی وجود دارند که بدین بخش از ذهن آدمی اشاره می‌کند؛

شاخ بود او در حرم پنجاه سال	با مریدی چارصد صاحب کمال
هر مریدی کان او بودای عجب	می‌نیاسودی از ریاضت روز و شب
هم عمل هم عَلم با هم یار داشت	هم عیان کشف هم اسرار داشت
قرب پنجه حج به جای آورده بود	عمره عمری بود تا می‌کرده بود
خود صلوه و صوم بی حد داشت او	هیچ سنت را فرو نگذاشت او
موی می‌بشکافت مرد معنوی	در کرامات و مقامات قوی
گر چه خود را قدوة اصحاب دید	چند شب بر هم چنان در خواب دید

(عطار، ۱۳۸۸: ۱۲۸).



در ابیات فوق شیخ صنعان اعمالی را انجام می‌دهد که کاملاً نسبت به وجود آن‌ها آگاهی دارد و مرتبط به بخش خودآگاه ذهن است و در واقع شیخ صنعان فعالیت‌های آگاهانه خود را با این بخش از ذهن انجام می‌دهد.

رفتن به روم و عاشق دختر ترسا شدن از قبل در ذهن شیخ صنعان وجود داشته است که خود را در قالب خواب نشان می‌دهد ولی به خاطر مخالفت جامعه و شاگردان، سرکوب شده و از قسمت خودآگاه ذهن شیخ صنعان توسط فرامن به بخش ناخودآگاه پس زده شده و منتقل گردیده است البته این ذهنیت یعنی عشق دختر ترسا و رفتن به روم که اینک در نتیجه سرکوب فرامن به بخش ناخودآگاه انتقال یافته است به صورت‌های مختلف تأثیر خود را بر رفتار و اعمال شیخ صنعان می‌گذارد؛ در ادامه ابیاتی آورده می‌شود که ناظر بر سخنان فوق است.

این تمایلات سرکوب شده خود را به صورت خواب و رویا جلوه می‌دهند:

گر چه خود را قدوة اصحاب دید      چند شب بر هم چنان در خواب دید  
گز حرم در رومش افتادی مقام      سجده می‌کردی بتی را بر دوام  
و... (عطار، ۱۳۸۸: ۱۲۸).

البته خواب شیخ صنعان بخشی از ذهن و فعالیت‌های ذهنی اوست که از وجودش آگاهی ندارد ولی تأثیرش را بدون اراده و اختیار او بر رفتار و تصوراتش می‌گذارد.

در این حکایت بخش نیمه آگاه ذهن شیخ صنعان، جریان‌های ذهنی است که اگر چه فراموش شده یا از فعالیت آن آگاهی نداریم اما به راحتی تحت شرایطی، به سطح خودآگاه قابل بازگشت است؛ در این حکایت نیز در آن بخشی که مریدان به درخواست و درشتی خواهان بازگشت شیخ از این بی‌راهه می‌شوند ولی شیخ نمی‌پذیرد و توجهی نمی‌کند اما پس از برگزاری مراسم چهل شب دعای مریدان، دعای مریدان پذیرفته می‌شود و در نتیجه شیخ توبه می‌کند و راه کعبه را پیش می‌گیرد اشاره به بخش نیمه آگاه ذهن شیخ دارد که بخشی از فعالیت‌های ذهنی که اگر چه فراموش شده‌اند؛ (پرداختن به اسلام و راه کعبه را در پیش گرفتن) به بخش نیمه آگاه ذهن رفته است که تحت شرایطی (دعاها و چله نشینی‌های مریدان) قابل بازگشت به سطح خودآگاه ذهن هستند.



مریدی از مریدان، شیخ صنعان، سایر مریدان را به دعا و تلاش برای بازگشتن پیرشان به اسلام بر می‌انگیزاند:

بعد از آن اصحاب را گفت آن مرید  
گر شما را کار بودی بر مزید  
جز در حق نیستی جای شما  
در حضورستی سرا پای شما  
و...

چون شنیدند آن سخن از عجز خویش  
مرد گفت اکنون ازین خجالت چه سود  
بر نیاوردند یک تن سر ز پیش  
کار چون افتاد بر خیزیم زود  
و...

بر درحق هر یکی را صد هزار  
همچنان تا چل شبانروز تمام  
گه شفاعت گاه زاری بود کار  
جمله را چل شب نه خور بود و نه خواب  
سر نیچیدند هیچ از یک مقام  
از تضرع کردن آن قوم پاک  
هم چو شب چل روز نه نان و نه آب  
در فلک افتاد جوشی صعبناک  
(عطار، ۱۳۸۸: ۱۳۹).

بعد از چل شبانه روز دعا و گوشه نشینی مریدان، سرانجام دعای آن‌ها پذیرفته می‌شود و شیخ صنعان:

شیخ غسلی کرد و شد در خرقه باز  
رفت با اصحاب خود سوی حجاز  
(عطار، ۱۳۸۸: ۱۴۱).

### بررسی حکایت شیخ صنعان به لحاظ ساختار شخصیت انسان

به عقیده فروید ساختار شخصیت انسان از سه نظام عمده تشکیل می‌گردد: نهاد (Id)، فرامن (Superego) و من (ego). نهاد: سرچشمه نیروهای روانی است و در راه کسب لذت و پرهیز از درد فعالیت می‌کند و چون به دنبال لذت مطلق است باید کنترل شود و کنترل آن بر عهده من و فرامن است (شمیسا، ۱۳۸۳: ۲۱۹).





نهاد بدون نظارت «من» و «فرامن» حالتی مخرب دارد. از آن جا که عامل نهاد در شخصیت انسان، فقط به دنبال کسب لذات است، در نتیجه منطق، اصول اخلاقی یا ارزشی را نمی‌شناسد. تمایلات انسان به تجاوز، قانون شکنی و شکستن حریم دیگران در جهت کسب برتری و لذات بیش تر، از نهاد سرچشمه می‌گیرد. انسانی که کاملاً تحت کنترل نهاد خود قرار می‌گیرد و «من» و «فرامن» او قدرت مهار نهاد را از دست بدهند، ممکن است حتی خود خود را به نابودی بکشاند (شایگان فر، ۱۳۸۶: ۱۱۰).

فرامن: آن بخش از شخصیت است که به ارزش‌ها بها می‌دهد. نهاد با کودک متولد می‌شود ولی فرامن در نتیجه تربیت به وجود می‌آید، آموخته‌های اخلاقی و مذهبی او است. فرامن امیال مکروه و ناپسند را به ناخودآگاه واپس می‌زند. فرامن معاییر اخلاقی و وجدان ماست. فرامن معادل نفس لوامه است (شمیسا، ۱۳۸۳: ۲۲۰).

فرامن در نتیجه بایدها و نبایدها، تربیت اخلاقی، مذهبی و ... در وجود افراد به تدریج از کودکی شکل می‌گیرد. کار فرامن دفاع از ارزش‌هایی است که والدین، جامعه و مذهب به او آموخته‌اند. فرامن تمایلات ناپسند را به ناخودآگاه واپس می‌زند و از طریق «من» یا به طور مستقیم بر دهان «نهاد» لگام می‌زند و در مقابل افکار و تمایلات مخرب نهاد، قد علم می‌کند و مقاومت نشان می‌دهد. اگر «نهاد» لگام گسیخته از فرد، شیطان می‌سازد، فرامن، از وی، فرشته‌ی ایثارگر می‌سازد. نهاد با منطق بیگانه است، فرامن نیز در جهت مخالف آن به شدت احساس گراست و خواستار فدا شدن بی چون و چرای شخص در راه دیگران است البته ایثاری که هیچ گونه دلیل منطقی ندارد (شایگانفر، ۱۳۸۶: ۱۱۰).

من: باعث ارتباط فرد با جهان واقعیت است و سبب می‌گردد تا با قوانین و هنجارهای اجتماعی سرکند. کار من ایجاد تعادل بین منازعات نهاد و فرامن است. من بر اثر عوامل مختلف از جمله رفتارهای اجتماعی شکل می‌گیرد. من را می‌توان نماینده عقل دانست که نهاد را که نماینده نفس اماره است کنترل می‌کند (شمیسا، ۱۳۸۳: ۲۲۰).

«من» از منطق و اصل واقعیت‌ها در جامعه پیروی می‌کند. من، پیوند فرد را با جهان خارج برقرار کرده و سلوک شخص را با جامعه و واقعیات زمان او، ممکن می‌نماید. من از یک سو تمایل نهاد



را برای نابود کردن همه چیز برای بقای خود، کاهش می دهد و البته از نیروی خشونت نهاد برای بقا، به شیوه ای منطقی و حساب شده بهره می گیرد و از سویی دیگر تمایل فرامن را برای فدا کردن خود، مرگ طلبی و وانهادن دنیای دون، کاهش می دهد و البته در زمانی که اقتضا کند از تمایلات خیر خواهانه فرامن در جهت ایثار و خدمت به جامعه به گونه یی عقلانی، بهره می گیرد (شایگانفر، ۱۳۸۶: ۱۱۱).

داستان را بر اساس سه جنبه فوق که شرح آن گذشت، بررسی می کنیم. شیخ صنعان پس از دیدن خواب دختر ترسا تجسم نهاد است. دختر ترسا نیز در این داستان نمادی از نهاد است. نهادی لگام گسیخته که به جز قدرت و کسب لذات به هیچ چیز دیگر نمی اندیشد. شیخ صنعان پس از دیدن خواب برای رسیدن به دختر همه گذشته پربار و سرشار از عبادت و تمامی عزت و احترام و جایگاه والای دینی خود را زیر پای می گذارد و فدای رسیدن به دختر ترسا می نماید.

شیخ صنعان قصد دارد برای کسب لذات و رسیدن به بانوی ترسا خواسته های دختر ترسا که سجده کردن پیش بت و قرآن سوزاندن، خمر نوشیدن و دیده از ایمان دوختن است را عملی کند.

گفت دختر گر تو هستی مرد کار	چار کارت کرد باید اختیار
سجده کن پیش بت و قرآن بسوز	خمر نوش و دیده از ایمان بدوز
شیخ گفتا خمر کردم اختیار	با سه دیگر ندارم هیچ کار
بر جمالت خمر دانم خورد من	وان سه دیگر ندانم کرد من
گفت دختر گر درین کاری تو چوست	دست باید پاکت از اسلام شست
هر که او هم رنگ یار خویش نیست	عشق او جز رنگ و بویی بیش نیست
حلقه در گوش توام ای سیمتن	حلقه ای از زلف در حلقم فکن
گفت برخیز و بیا و خمر نوش	چون بنوشی خمر آیی در خروش

...

(عطار، ۱۳۸۸: ۱۳۴).

دختر ترسا که تجسمی از نهاد است تنها به دنبال خواسته ها و لذات و امیال خود است در نتیجه درخواست هایش با منطق، اصول اخلاقی یا ارزش منطبق نیست.



میریدان در این داستان تجسم «فرامن» هستند. بیان کردیم که فرامن از آداب و رسوم و ارزش‌های اخلاقی و به خصوص مذهبی شکل می‌گیرد. اگر قرار است چیزی در برابر افراط‌های مخرب نهاد بایستد، همانا فرامن است که بر ضد نهاد است. گروه میریدان همراه شیخ صنعان راهی بلاد روم می‌گردند:

چارصد مرد مرید معتبر      پس روی کردند با او در سفر  
می‌شدند از کعبه تا اقصای روم      طوف می‌کردند سر تا پای روم  
(عطار، ۱۳۸۸: ۱۲۸).

وقتی میریدان متوجه عشق و دلدادگی شیخ به دختر ترسا شدند تلاش کردند شیخ را از این عشق منصرف کنند:

چون مریدانش چنین دیدند زار      جمله دانستند کافتاده ست کار  
سربه سر در کار او حیران شدند      سرنگون گشتند و سرگردان شدند  
پند دادنش بسی سودی نبود      بودنی چون بود بهبودی نبود  
هر که پندش داد فرمان می‌نبرد      زان که دردش هیچ درمان می‌نبرد  
...

(عطار، ۱۳۸۸: ۱۳۰).

هریک از میریدان شیخ را پند می‌دهند:

همنشینی گفتش ای شیخ کبار      خیز این وسواس را غسلی برآر  
شیخ گفتش امشب از خون جگر      کرده ام غسل ای بی‌خبر  
آن دگر یک گفت تسبیح کجاست؟      کی شود کار تو بی تسبیح راست؟  
گفت تسبیحم بیفکنم زدست      تا توانم بر میان زَنار بست  
آن دگر یک گفت ای پیر کهن      گر خطایی رفت بر تو توبه کن  
گفت کرده ام توبه از ناموس و حال      تاییم از شیخی و حال و محال  
...

(عطار، ۱۳۸۸: ۱۳۱).



مریدان سعی دارند به مقابله با نهاد مخرب شیخ پردازند اما نهاد که سرشار از انرژی است و فاقد عقلانیت و منطق است و کاملاً مخالف اصول و ارزش‌های مذهبی و اجتماعی است از خود مقاومت نشان می‌دهد. مریدان وقتی پندهایشان در شیخ کارگر نمی‌گردد از روم به کعبه می‌روند در کعبه مریدی از مریدان شیخ که از یاران چالاک شیخ بود از احوال شیخ پرسید مریدان ماجرا را برای او تعریف کردند، مرید با شنیدن این ماجرا شروع به سرزنش مریدان کرد و گفت:

با مریدان گفت‌ای تردانمانان در وفاداری نه مردان نه زنان  
یار کار افتاده باید صد هزار یار ناید جز چنین روزی به کار  
گر شما بودید یار شیخ خویش یاری او از چه نگرفتید پیش؟  
شرمتان باد باد! آخر این یاری بود؟ حق‌گزاری و وفاداری بود؟

...و

(عطار، ۱۳۸۸: ۱۳۸).

مرید در این داستان تجسم «من» است؛ منی که متعادل‌کننده فرامن و نهاد است و از اصل منطق و واقعیت پیروی می‌کند. همانند انسانی جهان‌دیده، اعتدال جو و متعادل. همان گونه که گفته شد؛ «من» بر خلاف نهاد و فرامن که ضد یکدیگرند با هیچ کدام از این دو عامل در تعارض نیست؛ بلکه با پذیرش هر دو، در صدد تعدیل و نزدیک کردن این دو عامل احساس گرا به واقعیت است.

در این داستان مرید «من» خواهان نابودی هیچ یک از دوسوی ماجرا یعنی نهاد و فرامن نیست بلکه در پی تعدیل کردن ارتباط آن‌هاست سرانجام مرید «من» به عنوان تعدیل‌کننده نهاد و فرامن از سایر مریدان می‌خواهد که چهل شبانه روز به درگاه الهی دعاکنند و از خدا بخواهند که شیخ آن‌ها را یاری و نجات دهد. مریدان که به همراه مرید از بلاد عرب به روم آمده بودند سرانجام موفق می‌شوند با انجام اعمال عبادی و تضرع به درگاه الهی شیخ خود را نجات دهند. کهن‌الگوها که نوعی صور سمبلیک برخاسته از غرایز هستند، محتویات ضمیر ناخودآگاه را تشکیل می‌دهند و بیشتر در رویا و خیال بافی‌ها آشکار می‌شوند (یونگ، ۱۳۵۲: ۶۹).



آغاز تجربه عرفانی شیخ صنعان نیز دیدار با کهن الگوهاست اما بیشتر، داستان از آن جا شروع می‌شود که او خود به «پیر وقت خویش بودن» متعهد باشد. یونگ این سازگاری ناگزیر را که بنا بر مصالح اجتماعی انجام می‌شود و همانند نقابی چهره واقعی فرد را دگرگون می‌نمایاند، پرسونا می‌نامد (یگولی و پورابریشم، ۱۳۹۰: ۱۲).

### دختر ترسا، جلوه آینما

شیخ صنعان دل‌باخته دختر ترسایی می‌شود که تجسم عنصر زنانه شخصیت اوست. یونگ این بخش از ضمیر ناخودآگاه مرد را که به دقت از دیگران و حتی خود شخص پنهان نگاه داشته می‌شود، «آینما» می‌نامد. آینما در نقش واسطه ذهن و ناخودآگاه، مرد را با خواسته‌ها و ارزش‌های درونی اش آشنا و هماهنگ نماید (یونگ، ۱۳۵۲: ۲۸۶).

آینما در انتخاب شریک زندگی تأثیر و نمود زیادی دارد؛ زیرا انسان خاطر به معشوق می‌سپارد که آینه و بازتابی از آینما یا آنیموس (عنصر مردانه و وجود زن) اوست غرایز در شکل کهن الگوها ظاهر می‌شوند (ستاری، ۱۳۶۶: ۴۴۰)، پس تجسم آنیمای شیخ صنعان به شکل دختری ترسا، از یک سو بیانگر برخی تمایلات غریزی است که در گذر زمان فراموش شده‌اند و سویی دیگر تمایل پنهان پیر به شکستن تابوها را نشان می‌دهد و از آن جا که آینما تصاویر ناخودآگاه را به صورت شکل‌های نمادین، به ضمیر آگاه می‌رساند و شخص را از آن چه در ناخودآگاهش می‌گذرد آگاه می‌نماید، این خواسته ناخودآگاه از زبان دختر ترسا بیان می‌گردد:

گفت دختر گر تو هستی مرد کار چار کارت کرد باید اختیار  
سجده کن پیش بت و قرآن بسوز خمر نوش و دیده از ایمان بدوز  
(عطار، ۱۳۸۸: ۱۳۴).

به عقیده یونگ نخستین باری که ذهن انسان فکر و تصور گناه را ابداع کرد، انسان متوسل به اختفای روانی و یا به بیان روان‌شناسان سرکوب و وائشاندن آن شد و این تمایلات در ناخودآگاه سایه را پدید آورند.



سایه بخشی از ضمیر ناخودآگاه و شامل جنبه‌های پنهان، سرکوب شده و نامساعد و به طور کلی صفات ناشناخته و یا کمتر شناخته شده شخصیت است و همواره در ستیز با من، یعنی مرکز ضمیر خودآگاه قرار دارد؛ چیزی که یونگ آن را «نبرد نجات» می‌نامد. البته سایه کیفیات خوبی مانند غرایز طبیعی و انگیزه خلاق نیز دارد (یونگ، ۱۳۵۲: ۱۸۰).

سایه هر شخص ویژگی‌هایی دارد که او از دیدن آن‌ها در وجود دیگری می‌ترسد، زیرا ریشه‌های آن در نهایت به منشأ حیوانی آدمی می‌رسد و از این رو نشان‌گر گذشته تاریخی ناخودآگاه است. پیر صنعان با توجه به غرایز طبیعی‌ای که از ناخودآگاه سرچشمه می‌گیرند به آنیما نزدیک می‌شود. پرداختن به غرایزی که پیش از این به عنوان جلوه‌گری‌های نفس اماره در نزد شیخ شناخته و رانده شده بود، به او کمک می‌کند تا قسمت‌های واپس زده روان خود را بازشناسی و جذب کند.

مصطفی نمود پیر دانا: زمانی که مریدان از روم به کعبه باز می‌گردند، مریدی بس بیننده و راهبر که در این سفر حضور نداشته، از احوال پیر جو یا می‌شود و چون از ماجرا آگاهی می‌یابد ایشان را که ترک متابعت پیر کرده‌اند نکوهش می‌کند، بنابراین بار دیگر مریدان آهنگ رفتن نزد شیخ را می‌کنند و برای شفاعت خواهی او به چله می‌نشینند. مریدان را می‌توان نماد عقل دانست که شیخ را از دختر ترسای نفس اماره باز می‌دارند و همراهی ایشان با پیامبر (ص) به عنوان نماد شرع یادآور هم سویی عقل و شرع است (زرقانی، ۱۳۸۵: ۷۷).

مصطفی (ص) در این مقام یادآور پیر دانا، یکی از کهن‌الگوهاست یونگ پیر دانا را تصویری ذهنی و ازلی در ناخودآگاه جمعی انسان می‌داند.

توبه پیر صنعان، ولادت مجدد اوست:

در میان شیخ و حق از دیدگاه	بود گردی و غباری بس سیاه
آن غبار از راه او برداشتم	در میان ظلمش نگذاشتم
کردم از بهر شفاعت شب‌بنمی	منتشر بر روزگار او همی
آن غبار اکنون ز، ره برخاسته است	توبه بنشسته گنه برخاسته ست

(عطار، ۱۳۸۵: ۲۹۹).

مرگ دختر ترسا و جذب آنیما:



با توبه شیخ صنعان و رهسپار شدن او به سوی حرم، دختر ترسا نیز رویایی می‌بیند و در پی شیخ روان می‌گردد و بدست او ایمان می‌آورد. عاشقی و کفر و ایمان شیخ صنعان برخاسته از صداقت اوست و ایمان دختر ترسا گواه و شاهدهی بر این صداقت است (فروزانفر، ۱۳۵۲: ۳۶۳). اگر دختر را نماد نفس اماره (نهاد) بدانیم، ایمان آوردن او حدیث «اسلم شیطان علی یدی» (فروزانفر، ۱۳۷۰: ۱۴۸). در تفسیر این حدیث مراد از شیطان، نفس اماره است، پس مسلمان شدن دختر ترسا به معنای مسلمان شدن نفس اماره است، مرگ او نیز در همین راستا رسیدن به مقام نفس مطمئنه است (زرقانی، ۱۳۸۵: ۷۸).

از منظر نقد روان‌شناسانه ایمان آوردن دختر ترسا نشان از حل تعارضات دینی و درونی پیر صنعان دارد؛ زیرا پیوند آنیما با اصل دین در آخرین مرحله برقرار می‌شود. مرگ دختر ترسا به مفهوم جذب آنیما در خودآگاه است، در این زمان «من» با بازشناسی پرسونا از محتویات ضمیر ناخودآگاه، آگاهی می‌یابد و به درک غرایز، تمایلات و توانایی‌های خلاق اما نهفته و یا سرکوب شده‌ای می‌پردازد که راه را برای ورود به زوایای نهانی و عمیق ناخودآگاه هموار می‌سازد؛ سرانجام با هماهنگ شدن این ظرفیت‌های ناشناخته وحدتی روانی بدست می‌آید که شخصیت ثابت و نهایی پیر صنعان را شکل می‌دهد (بیگدلی و پور ابریشم، ۱۳۹۰: ۳۱).

### نتیجه‌گیری

بررسی حکایت شیخ صنعان بر مبنای نقد روان‌شناسانه ما را به درک روشنی از مفاهیم روان‌شناسانه در حوزه ادبیات می‌رساند. بر اساس این نقد، می‌توان بیان داشت که می‌توان داستان‌های ادبی را بر اساس اصول، مفاهیم و اصطلاحات روان‌شناسی بررسی و واکاوی نمود.

در بررسی پیشینه حکایت شیخ صنعان، نمودی از داستان‌هایی هم‌چون داستان شیخ عبدالرزاق صنعانی، راقد اللیل، ولی خانقاه سمرقند و موذن بلخ را می‌یابیم که تقریباً همگی آن‌ها پیرنگی یکسان دارند. در بررسی زندگی مشایخ تصوف نیز دیگر نموده‌های مشابهی از این الگوی داستانی وجود دارد. به عنوان نمونه جامی در نفحات الانس ماجرای ابتلای شیخ روزبهان بقلی در مکه، به زنی مغنیه را بیان می‌کند که سرانجام شیخ خدمت مغنیه را لازم گرفت، تا این که مغنیه او را



می‌شناسد و توبه می‌کند، در نتیجه محبت آن مغنیه از دل وی زایل می‌گردد و شیخ دگر بار به مجلس صوفیان حاضر می‌شود (جامی، ۱۳۸۲: ۲۶۳). تکرار پیوسته پیرنگ این حکایت در گذر زمان، چه از نظر بازتاب در ادبیات داستانی و چه نمود آن در عالم واقع، نشان می‌دهد که خاستگاه چنین الگویی در دغدغه‌های ضمیر ناخودآگاه نهفته است و حضور شخصیتی با ویژگی‌های مشخص و ثابت به نام شیخ صنعان، راقد اللیل، موذن بلخ و... نماد این دغدغه‌ها و بهانه‌ای برای بیان نمودن آن‌ها است. به بیان دیگر حکایت شیخ صنعان طرحی کهن الگویی دارد که نه تنها در اساطیر و داستان‌ها که در نظام اجتماعی نیز همواره پویا و تکرار پذیر است و راز جاودانگی و دلنشینی آن نیز در همین نکته است. انسان همواره در تلاش برای رسیدن به شخصیتی کامل است و بی تردید این تجربه آن‌گاه حاصل می‌گردد که همانند پیر صنعان به فردیتی الهی دست یابد فردیتی که از باز شناختن تمایلات، غرایز و جنبه‌های سرکوب شده و در سایه ناخودآگاه حاصل آمده است. داستان شیخ صنعان می‌تواند نمونه کامل و قابل بررسی برای پژوهشگران باشد تا آن‌را از جنبه‌های مختلف علم روان شناسی بررسی نمایند. داستان شیخ صنعان نشان دهنده بخش‌های مهمی از ذهن و شخصیت آدمی است که تنها از رهگذر نقد روان شناسانه می‌توان آن‌ها را شناخت.

### منابع و مآخذ

- جامی، عبدالرحمن، (۱۳۸۲)، نفعات الانس. به تصحیح محمود عابدی. چ ۴. تهران: اطلاعات.
- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۶۹)، نقد ادبی. چ ۲. چ ۴. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ستاری، جلال، (۱۳۶۶)، رمز و مثل در روان کاوی. تهران: توس.
- شایگانفر، حمیدرضا، (۱۳۸۶)، نقد ادبی. تهران: دستان.
- شمیسا، سیروس، (۱۳۸۳). نقد ادبی. چ ۴. تهران: فردوس.
- عطار، فریدالدین، (۱۳۸۵)، منطق الطیر، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. چ ۳. تهران: سخن.
- .....، (۱۳۸۸)، منطق الطیر. مقدمه. تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. چ ۵، تهران: سخن.
- فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۷۰)، احادیث مثنوی. چ ۵. تهران: امیر کبیر.





- .....، (۱۳۵۲)، شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین عطار. چ ۲. تهران: دهخدا.
- یونگ، کارگوستاو، (۱۳۷۲)، روان‌شناسی ضمیر ناخودآگاه. ترجمه محمدعلی امیری. چ ۱. تهران: انتشارات آموزش و انقلاب اسلامی.

#### مقالات

- بزرگ بیگدلی، پور ابریشم، سعید و احسان، (۱۳۹۰)، نقد و تحلیل حکایت شیخ صنعان بر اساس نظریه فردیت یونگ. فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی. شماره ۲۳، صص ۳۸-۹.
- زرقانی، مهدی، (۱۳۸۵)، تأویلی دیگر از حکایت شیخ صنعان. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی. شماره: ۳.